

نشریه ادبیات پایداری

دانشکده ادبیات و علوم انسانی

دانشگاه شهید باهنر کرمان

سال چهارم، شماره هشتم، بهار و تابستان ۱۳۹۲

دوگانگی و تقابل در رمان‌های سحر خلیفه* (علمی- پژوهشی)

دکتر علی باقر طاهری نیا

دانشیار گروه زبان و ادبیات عربی دانشگاه بوعلی سینا همدان

روح‌الله مهدیان طرقله

دانشجوی دکتری زبان و ادبیات عربی دانشگاه بوعلی سینا همدان

چکیده

رمان، یکی از مهم‌ترین و پرمخاطب‌ترین انواع ادبی در میان طبقات گوناگون مردم به شمار می‌رود. رمان فلسطینی، نمونه‌ای از این نوع ادبی در ادبیات معاصر عربی است و می‌توان آن را از بهترین نمونه‌های رمان عربی معاصر دانست. رمان فلسطینی که در سایه اشغال صهیونیستی رشد یافته، بازتابی از درگیری‌ها، تقابل‌ها و تناقض‌های ناشی از این اشغالگری است؛ به گونه‌ای که می‌توان آن را تصویری واضح از دوگانگی میان دشمنان اشغالگر و صاحبان اصلی این سرزمین دانست؛ علاوه بر این، انواع دیگری از تقابل را نیز میان فلسطینی مبارز و سازشکار، میان مبارزان و مؤسسات فلسطینی، میان فقرا و ثروتمندان، میان شرق و غرب و ... می‌توان یافت؛ اما سحر خلیفه، همچون سایر ادیبان زن عرب، جنبه‌ای دیگر از تناقض و تقابل در جامعه خود را نیز مورد توجه قرار می‌دهد و آن تقابل میان زن و مرد در جامعه سنتی و مردسالار فلسطین است؛ همچنین دوگانگی محدودتری میان زن تحصیل کرده و زن سنتی خود نمایی می‌کند که باعث می‌شود زن فلسطینی تحصیل کرده و آگاه، در مرکز شبکه‌ای پیچیده از دوگانگی‌ها و تقابل‌ها قرار گیرد. بر این اساس، می‌توان گفت که موضوع غالب و مایه اصلی رمان‌های سحر خلیفه را همین دوگانگی‌ها، تناقض‌ها و تقابل‌ها شکل می‌دهند. گرچه در نهایت، تمامی این دوگانگی‌ها در قالب یک دوگانگی بزرگ‌تر - یعنی تقابل میان فلسطینی و اسرائیلی - رنگ می‌بازد.

واژگان کلیدی

سحر خلیفه، فلسطین، رمان، دوگانگی.

* تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۱/۲/۳۱ تاریخ پذیرش نهایی مقاله: ۱۳۹۱/۷/۱۶

btaheriniya@basu.ac.ir

نشانی پست الکترونیک نویسنده:

۱- مقدمه

رمان، نوع ادبی جدیدی است که از ابتدای قرن بیستم، رفته‌رفته در ادبیات عربی ریشه دوانید، و امروزه یکی از پرخواننده‌ترین انواع ادبی در جوامع عربی محسوب می‌شود؛ بنابراین جای شگفتی نیست اگر می‌شنویم که عصر حاضر را «دوره فنون داستانی: رمان و داستان کوتاه» (الکردی، ۲۰۰۶: ۶) می‌نامند؛ زیرا رمان از میان سایر انواع ادبی بیشترین ظرفیت را برای تعبیر از قضایای مختلف مرتبط با انسان در جهان امروز دارد؛ «انسانی در شرایط بحرانی که از شکست‌های پیاپی در برابر قدرت‌های خطرناک و شرور اطراف خود که بر او سیطره دارند و سرنوشتش را تحت تأثیر قرار می‌دهند، رنج می‌برد. نیروهایی که در کمینند تا بسیاری از آرزوها و رؤیاهای او را در نطفه خاموش کنند». (همان: ۷) رمان، اشاره‌ای است هنرمندانه و ادیبانه به واقعیات زندگی، و بر این اساس آن را می‌توان ساختاری متشکل از سه بعد دانست: ۱- دنیایی خیالی که متن بر آن دلالت می‌کند. ۲- وصف روایی که در قالب واژگان و عبارات متن بیان می‌شود؛ ۳- دنیای خارج که رمان به آن اشاره دارد (قاسم، ۱۹۸۴: ۷۸).

اما «رمان فلسطینی، آینه‌ای تمام‌نما از رمان عربی است؛ چرا که تمامی ویژگی‌های رمان عربی را در چگونگی پیدایش و رشد و تحول و نیز در جنبه‌های هنری آن دارا است؛ اما این رمان ویژگی‌های دیگری نیز دارد که بازتابی از مسئله فلسطین و اشغال صهیونیستی است و این ویژگی، خود به موضوعی مرکزی تبدیل شده که شخصیت‌ها و حوادث داستان گرد آن متمرکز می‌شوند. حاصل این فرایند پیدایش آثاری ادبی است که به مکتب «هنر متعهد» پایبندند؛ به همین دلیل در پژوهش‌های ادبی که ادبیات فلسطین را مورد بررسی قرار می‌دهند؛ اصطلاحاتی چون ادبیات مقاومت، ادبیات جنگ، ادبیات اردوگاه، ادبیات آوارگی، ادبیات تبعید و ادبیات انتفاضه را فراوان می‌توان یافت» (مناصرة، ۲۰۱۱: ۲).

سحر خلیفه نیز از جمله رمان‌نویسان فلسطینی متعهد نسبت به قضیه میهنی خویش است که نویسندگی را پس از شکست ژوئن ۱۹۶۷م. آغاز کرد. «او از سال ۱۹۷۴م. تاکنون ده رمان منتشر کرده است که تجربه‌ای زنانه و متمایز در

مجموع آثار رمان‌نویسان فلسطینی به شمار می‌رود». (<http://www.Startimes.com>) در رمان‌های سحر خلیفه می‌توان از تقابل‌ها، تناقض‌ها و دوگانگی‌های عمیقی سخن گفت که ریشه در وضعیت دشوار زن تحصیل کرده و با فرهنگ فلسطینی (امثال خود نویسنده) در رابطه با زنان عامی و بی‌فرهنگ، مردان سنتی و معتقد به مردسالاری، سیاستمداران بی‌کفایت و مهم‌تر از همه دشمن صهیونیست دارد.

این مقاله بر آن است تا ابعاد گوناگون پدیده دوگانگی و تقابل، و ریشه‌های آن را در رمان‌های سحر خلیفه مورد بررسی قرار دهد. در این زمینه، تا کنون پژوهش جامع و مدوئی انجام نشده و تنها می‌توان به ملاحظاتی پراکنده اشاره کرد که در برخی مقالات، به جنبه‌هایی از این دوگانگی پرداخته‌اند؛ از جمله، مقاله‌ای با عنوان «تناقضات الذات و الآخر فی روایات سحر خلیفه» نوشته دکتر «حسین مناصره»، که معتقد است سحر خلیفه به‌عنوان یک زن رمان‌نویس، بیشتر به قضیه زن پرداخته تا قضیه میهنی خود؛ اما در این مقاله توضیحی کامل در مورد سایر دوگانگی‌ها و تقابل‌ها، به‌ویژه تقابل میان فلسطینی و اسرائیلی، به چشم نمی‌خورد. همچنین مقاله‌ای با عنوان «سحر خلیفه و الربیع الحار: رؤیه ثاقبه و موقف واضح» از دکتر «نبیه القاسم» منتشر شده که این مقاله نیز بیشتر بر تقابل میان زن و مرد در جامعه سنتی فلسطین متمرکز شده است؛ بنابراین، مقاله حاضر سعی دارد با نگاهی وسیع‌تر، مهم‌ترین جلوه‌های تقابل و دوگانگی را در رمان‌های سحر خلیفه مورد بررسی و ریشه‌یابی قرار دهد.

۲- نگاهی به زندگی سحر خلیفه

این رمان‌نویس فلسطینی در سال ۱۹۴۱م. و در شهر نابلس متولد شد. او کارشناسی خود را در رشته ادبیات انگلیسی از دانشگاه بیرزیت در کرانه غربی رود اردن دریافت کرد. سپس با اخذ بورس تحصیلی برای دریافت مدرک کارشناسی ارشد ادبیات انگلیسی به دانشگاه نورث کارولینا رفت و بلافاصله پس از فارغ‌التحصیلی، در دانشگاه آیوا و در رشته ادبیات و پژوهش‌های زنان در

مقطع دکتری مشغول به تحصیل شد. سحر خلیفه مجبور به ازدواجی زودهنگام شد که پس از سیزده سال به شکست انجامید و پس از آن، تمام زندگی خود را صرف نویسندگی و فعالیت‌های اجتماعی کرد. او که هم‌اکنون مدیریت مرکز رسیدگی به امور زنان و خانواده را در نابلس به عهده دارد، تاکنون ده رمان به چاپ رسانده که عبارتند از: «لم نعد جواری لکم» (۱۹۷۴م)، «الصبار» (۱۹۷۶م)، «عباد الشمس» (۱۹۸۰م)، «مذکرات امرأة غیر واقعیة» (۱۹۸۶م)، «باب الساحة» (۱۹۹۰م)، «المیراث» (۱۹۹۷م)، «صورة و أيقونة و عهد قدیم» (۲۰۰۲م)، «ریع حار» (۲۰۰۴م)، «أصل و فصل» (۲۰۰۹م) و «حبی الأول» (۲۰۱۰م).

«سحر خلیفه در زمره نویسندگانی است که آثار آنان به بیشترین زبان‌های خارجی ترجمه شده است». (سعاده، ۲۰۰۵) ترجمه تعدادی از رمان‌های او تا کنون به زبان‌های انگلیسی، فرانسوی، عبری، آلمانی، هلندی، ایتالیایی، اسپانیولی، یونانی، مالزیایی، نروژی و روسی منتشر شده است. او همچنین موفق به کسب چندین جایزه ادبی شده است؛ از جمله: جایزه «نجیب محفوظ» برای رمان «صورة و أيقونة و عهد قدیم» در سال ۲۰۰۶م؛ جایزه ویژه خوانندگان در فرانسه برای رمان «ریع حار» که ۷۰٪ از آراء خوانندگان را به خود اختصاص داد و از سوی مخاطبان فرانسوی با استقبال گسترده‌ای روبه‌رو شد؛ جایزه «آلبرت مورافیا» برای ادبیات ترجمه شده به ایتالیایی، و جایزه «سرواتس» برای ادبیات ترجمه شده به اسپانیولی. او همچنین به همراه یک نویسنده زن اسرائیلی به‌عنوان برنده جایزه «سیمون دی بوار» معرفی شد که به دلایل سیاسی و میهنی از پذیرش آن امتناع ورزید (عنایة، ۲۰۰۶).

۳- پدیده دوگانگی و تقابل در رمان‌های سحر خلیفه

سحر خلیفه همواره خود را متعهد به مسئله فلسطین و تصویر کردن زندگی روزمره مردم این سرزمین با همه پیچیدگی‌ها و درگیری‌های موجود در آن می‌داند؛ به‌ویژه انعکاس دادن نبرد این مردم با اشغالگران سرزمینشان و نیز انعکاس رابطه

ناعادلانۀ میان زن و مرد در جامعه سنتی فلسطین؛ بنابراین، در آثار سحر خلیفه می‌توان دو تقابل و تعارض اساسی را به وضوح دید: یکی فلسطینی در مقابل اسرائیلی اشغالگر، و دیگری زن ستم‌دیده در برابر مرد ستمگر. این دو موضوع در بیشتر رمان‌های سحر خلیفه، شانه به شانه هم پیش می‌روند تا حوادث داستان و شخصیت‌های آن را بسازند؛ تا آنجا که نبرد علیه دشمن بیگانه و اشغالگر، و نبرد علیه ظلم و یک‌جانبه‌نگری مرد، در این آثار از یکدیگر جدایی ناپذیر می‌نماید. در حقیقت، سحر خلیفه در پی بیان این اندیشه است که آزادی از قید و بند اشغالگران به صورت تمام و کمال اتفاق نخواهد افتاد، مگر آنگاه که زن از قید و بندهای جامعه سنتی و ظلم و تبعیض موجود در آن رهایی یابد. (القاسم، ۲۰۰۵) او معتقد است که هیچ سرزمینی، طعم آزادی را نخواهد چشید، مگر آن که ساکنان آن سرزمین به آزادی دست یافته باشند و آزادی یک ملت آن‌گاه کاملاً محقق می‌شود که همه افراد آن - چه مرد و چه زن - به یک اندازه از آزادی برخوردار باشند. (همان) آنچه از تعامل افراد جامعه با یکدیگر و نیز از تعامل آنان با دشمن اشغالگر، در رمان‌های سحر خلیفه انعکاس یافته است، سبب پیدایش شبکه‌ای گسترده از دوگانگی‌ها و تقابلهای می‌شود. نویسنده با نگاهی عمیق، به زندگی فردی و اجتماعی مردم فلسطین، به حقایق و راز و رمزهایی پی می‌برد که شاید، کمتر کسی به آن توجه داشته باشد.

او می‌گوید: ممکن است که من مانند دیگران ملت فلسطین را ملتی شکست‌ناپذیر و قدرتمند نخوانم و آنچه را شاعران با مبالغه فراوان گفته‌اند، تکرار نکنم؛ اما در عوض من تصویری واقع‌بینانه و به دور از هاله‌های تمجید و تقدیس از ملتی ارائه می‌کنم که «در همه زمین‌ها شکست خورده است: محرومیت، جهل، فقر فرهنگی و ... من تلاش کرده‌ام سقوط جامعه و تمایل شدید آن به مصرف‌گرایی، سطحی‌نگری و منفعت‌طلبی را تبیین کنم که در واقع به حکومت فاسد و کهنه فلسطین بازمی‌گردد» (خلیفه، ۲۰۰۵).

اما از این دو تقابل و دوگانگی اصلی در آثار سحر خلیفه، دوگانگی‌های فرعی و دست‌دومی نیز پدید می‌آید؛ مثل تقابل میان مبارزان و سیاستمداران،

مبارزان و سازشکاران، تهیدستان و ثروتمندان، زنان تحصیل کرده و بافرهنگ و زنان عامی و سنتی، شرق و غرب، نسل جدید و قدیم و

۳-۱- فلسطینیان و اسرائیلیان

سحر خلیفه می‌گوید: دشمنی اسرائیل مهم‌ترین اندیشه، بیشترین واژگان، بزرگ‌ترین کابوس و مایهٔ نوشتن من را شکل می‌دهد. من به نوشتن در مورد این کابوس، تعهد دارم و از نوشتن در این باره دست برنمی‌دارم تا وقتی که دشمن دست از فلسطین بردارد. دیرزمانی است که مبارزان فلسطینی برای رهایی از ظلم و اشغالگری، ایستادگی می‌کنند و ناگزیر آزادی به دست خواهد آمد؛ اگر در زمان ما نباشد، در روزگار فرزندان و نوادگان ما و توسط نسل‌های آینده حتماً به دست خواهد آمد. (جابر، ۲۰۰۹) او در مورد مضمون رمان‌های خود می‌گوید: «تحول و دگرگونی در بحران فلسطین همواره و از هر مرحله تا مرحلهٔ بعد ادامه دارد، و به همین ترتیب سؤالات مطرح شده، و نیازهای مربوط به هر مرحله با سایر مراحل، و از هر محیط تا محیط دیگر و از هر رویداد تا رویداد دیگر متفاوت است. مثلاً «باب الساحة» به انتفاضهٔ اول می‌پردازد؛ «المیراث» مرحلهٔ اوسلو را به تصویر می‌کشد؛ «صورة و أيقونة و عهد قدیم» تحولات قدس را مورد بررسی قرار می‌دهد؛ و «ربیع حار» تصویری از انتفاضهٔ دوم است. این بدان معنا است که وضعیت طوفانی و متغیر فلسطین که همواره دستخوش ضربه‌ها و شکست‌های گوناگون بوده است، نیاز به چشمی تیزبین یا دوربینی دقیق دارد تا آن را ثبت و ضبط کند و ابعاد اسف‌بار زندگی این ملت کوچک را که با عزم و اراده‌ای بزرگ و ایمانی قوی به مقاومت ادامه می‌دهد، به تصویر کشد، تا مبادا این تجربیات از حافظهٔ فلسطین و جهان عرب، و یا حتی از حافظهٔ انسانیت پاک شود» (عیسی، ۲۰۰۵).

سحر خلیفه به‌عنوان یک فلسطینی، خود را در تقابلی مستمر با دشمن صهیونیست و اشغالگر می‌بیند و معتقد است قضیهٔ فلسطین در برابر هجوم تبلیغاتی صهیونیست‌ها در جهان امروز، عکس‌العملی قاطع را می‌طلبد: «ببینید یهودیان با تراژدی خود چه کرده‌اند! آن را با هزاران سند کتبی و دیداری ثبت و ضبط کرده‌اند و این تراژدی به کمک این اسناد و تکرار مداوم و یادآوری آن، در

سطح دنیا در برابر چشم همگان است؛ پس چرا ما این کار را نکنیم تا فراموش نکنیم و دیگران فراموش نکنند و آنان که در مصیبت‌های وارد شده بر ما نقش داشته‌اند فراموش نکنند؟ درست است که زبان ما و صدای سیاستمداران و ادیبان ما تاکنون شنیده نشده است؛ اما با تداوم تجربیات و تکرار و یادگیری سبک‌ها و تکنیک‌های جدید می‌توانیم صدایمان را به شکلی بهتر به گوش همگان برسانیم، و شاید بتوانیم بعنوان ادیب، در کاری که سیاستمداران ما در آن شکست خورده‌اند، پیروز شویم. به فضل ترجمه‌هایی که از آثار من منتشر شده است، بارها و بارها به من گفته شده که حتی یک کتاب ادبی موفق می‌تواند مؤثرتر از هزاران سخنرانی و اجتماع سیاسی، چه در محافل بین‌المللی و چه در سازمان ملل باشد» (همان: ۴).

بنابراین در رمان‌های سحر خلیفه، تقابل میان فلسطینی و اسرائیلی را به وضوح می‌توان دید. رمان «المیراث» یکی از نمونه‌های این تقابل را به تصویر می‌کشد که مربوط به حکومت خودگردان تشکیل شده پس از معاهده اوسلو است. حکومتی ظاهری که در واقع نقش چندانی در کنترل و مدیریت اوضاع در فلسطین اشغالی ندارد: «... نقاط تفتیش از هر دو سو برقرار شد، از سوی عرب‌ها و از سوی یهودی‌ها، یعنی از طرف حکومت و مافوق حکومت. اینها می‌گویند «شالوم» و آنها می‌گویند «سلام». و راننده می‌گوید: «ولمون کن، بذار بریم». اما گذشتن ساده نیست. بین دو نقطه تفتیش عبری و عربی رفت و آمد به سختی انجام می‌شود. این یکی مأمور امنیتی است و آن یکی مأمور تأمین امنیت؛ یعنی در امان ماندن از خطر ما و نه تأمین امنیت ما!...» (خلیفه، ۱۹۹۷: ۲۸۳).

در «أصل و فصل» سحر خلیفه به دوره‌ای ما بین ۱۹۲۰ تا ۱۹۳۶م. باز می‌گردد تا زمینه‌های اشغالگری یهودیان در سرزمین فلسطین را تبیین کرده و آن را ریشه‌یابی کند. در این برهه از تاریخ که حاکمان انگلیسی فلسطین را اداره می‌کردند، مهاجرت یهودیان به سرزمین فلسطین شدت بیشتری یافت و یهودیان با حمایت‌های مالی، نظامی و سیاسی انگلیس شروع به بلعیدن این سرزمین کردند. قهرمانی‌های مبارزان فلسطینی در این دوره صحنه‌های درخشانی را پدید می‌آورد، اما به دو دلیل عمده، نتیجه لازم را بدست نمی‌آورد؛ یکی عدم وجود حکومت ملی که

حافظ منافع فلسطینیان باشد، و دیگری فقر فرهنگی و ساده‌لوحی مردم و برخی از سران مؤسسات عربی و فلسطینی؛ البته سحر خلیفه همچون همیشه دلیل دیگری را نیز برای ناکامی ملت فلسطین در نظر می‌گیرد و آن «وضعیت زن» است. بدین معنا که ملت فلسطین با وجود قید و بندها و تبعیض‌هایی که زنان فلسطینی از آن رنج می‌برند، نمی‌تواند به آزادی و استقلال کامل دست یابد.

اما رمان «ربیع حار» در بردارندهٔ بیشترین تصاویر تقابل و درگیری میان فلسطینی مبارز و اسرائیلی غاصب است. این رمان، بازتابی است از وضعیت جاری در سرزمین فلسطین به هنگام انتفاضهٔ دوم. سحر خلیفه به‌عنوان یک زن فلسطینی با خشم و نفرت تمام، تصویرگر وحشیگری صهیونیسم و کشتار و ویرانگری آنان و نابود کردن خانه و کاشانهٔ صاحبان و وارثان اصلی فلسطین است؛ گرچه این رمان بیانگر اعمال وحشیانهٔ سربازان اشغالگر علیه ملت فلسطین است؛ اما اشاره‌ای نیز به برخی تغییرات در تفکر و رفتار انسان فلسطینی در قبال انسان اسرائیلی دارد. این شرایط که پس از معاهدهٔ اوسلو پدید آمد، امیدها را در هر دو طرف نبرد، برای به رسمیت شناختن یکدیگر و همزیستی مسالمت‌آمیز زنده کرد؛ اما سحر خلیفه به نتیجهٔ معکوسی می‌رسد که نشان دهندهٔ دیدگاه بدبینانهٔ او نسبت به وضعیت فلسطین است. سحر خلیفه، معتقد است اگر امکان همزیستی این دو ملت نیز فراهم باشد، این طرف یهودی است که همزیستی را رد کرده و بر استمرار اشغالگری و خشونت اصرار می‌ورزد، و اینچنین است که امیدی به امکان زندگی مبتنی بر تفاهم و دوستی و انسانیت میان فلسطینیان و یهودیان صهیونیست باقی نمی‌ماند (القاسم، ۲۰۰۷).

این رمان با تصویر کردن شرایط اقتصادی و اجتماعی آغاز می‌شود که پس از معاهدهٔ اوسلو در سرزمین‌های اشغالی پدید آمد. رفاه نسبی و احساس امنیت و آرامش، هرچند به شکل ظاهری، باعث شد بسیاری گمان کنند که به استقلال، دولت ملی، حکومت دموکراتیک و آزاد، عدالت و مساوات و جامعهٔ آرمانی دست خواهند یافت. تحولات سریع اقتصادی، افزایش فرصت‌های شغلی، کاهش قید و بندها و بالا رفتن سطح زندگی باعث شد بسیاری از مردم، به‌ویژه جوانان،

فریب خورده و از حقیقت پنهان در پس این تغییر و تحول ظاهری غافل شوند. (همان) اما با فروافتادن نقاب از چهره اشغالگران، حقیقت ماجرا آشکار شده، خون و مرگ و آوارگی و تبعید جایگزین رؤیاهای شیرین مردم شد. «فضل القسام» یکی از شخصیت‌های رمان «ربیع حار» و یکی از این مردم است که می‌گوید: «... از اوسلو چیزی باقی نمانده. اوسلو را کشتند. فرماندهی انتفاضه را کشتند، مردم را کشتند و اوسلو را کشتند...» (خلیفه، ۲۰۰۴: ۱۶۰).

اما تقابل با دشمن اشغالگر، علاوه بر آثار این نویسنده، در سایر شؤون زندگی او نیز جلوه گر است؛ چراکه سحر خلیفه به‌عنوان یک زن فلسطینی، همواره خود را ملزم به دفاع از حق قانونی و تاریخی ملت خویش می‌داند؛ بر این اساس گرچه رؤیای دست یابی به جایزه «سیمون دی بواری» - نویسنده مشهور فرانسوی - را در سر می‌پروراند، اما از پذیرش آن امتناع می‌ورزد، و اگرچه شیفته «دی بواری» و قلم اوست و او را «نخستین الگو و معلم اول خود» (عطاء الله، ۲۰۰۹) می‌داند، اما جایزه مزین به نام این نویسنده را که در سال ۲۰۰۹م. بصورت مشترک به او و یک نویسنده زن اسرائیلی تعلق گرفت، رد می‌کند. سحر خلیفه معتقد است کرامت و عزت نفس او به‌عنوان یک رمان‌نویس فلسطینی، فراتر از همه آرزوها و رؤیایها است و تقسیم این جایزه با یک نویسنده اسرائیلی نوعی عادی سازی روابط محسوب می‌شود. او پذیرش نصف جایزه را به معنی نصف اعتراف به حق طرف مقابل و به رسمیت شناختن آن می‌داند و در یک مصاحبه مطبوعاتی می‌گوید: «اگر آفرینش‌های ممتاز ادبی در فلسطین وجود دارد و می‌توان آن را به رسمیت شناخت، پس این آثار ادبی باید روی پای خود و بدون کمک گرفتن از عصای اسرائیلی بایستند؛ اما، اگر نفاق و دورویی اروپایی بر پنهان‌کاری و رشوه دادن اصرار دارد، ما از این گونه جوایز بی‌نیازیم» (همان). سحر خلیفه، همچنین تأکید می‌کند که چنین جوایزی «صلح را به ارمغان نمی‌آورد و زمینه آن را نیز فراهم نمی‌کند که اگر به راستی چنین بود، آن‌هنگام که رئیس فقید حکومت فلسطینی «یاسر عرفات»، «اسحاق رابین» و «شیمون» پرز مشترکاً جایزه صلح نوبل را دریافت کردند، به صلح دست می‌یافتیم» (همان).

این همان دوگانگی و تقابل اساسی است که در آثار سحر خلیفه و در زندگی ادبی او به وضوح دیده می‌شود؛ یعنی تقابل میان فلسطینی مظلوم و مقاوم و اسرائیلی ظالم و مهاجم.

۳-۲- فلسطینیان مبارز و مزدوران و جاسوسان

سحر خلیفه در رمان‌های خود، گاه به وجود مزدوران و خیانت‌کارانی اشاره می‌کند که با نیروهای اشغالگر همکاری می‌کنند، و رمان «ربیع حار» بهترین نمونه برای اشاره به این پدیده است. «فضل القسام» می‌گوید: «شهر پر شده از مزدورها و وشمی‌ها. فلانی پسر فلانی مزدور شده، پسر بقال مزدور شده، پسر ابو یوسف، زولیا فروش و خرما فروش، و حتی باقالی فروش بساطشو تو محله‌ها می‌گردونه و جاسوسی می‌کنه. جیره خور اون آشغالا شدیم...» (خلیفه، ۲۰۰۴: ۹۰).

حتی برخی از افراد که به میهن پرستی و مبارزه علیه اشغالگران تظاهر می‌کنند، در نهایت به هموطنان خود خیانت کرده و برای دشمنان جاسوسی می‌کنند. «أحمد» به «أم سعاد» می‌گوید: «عیسی ما رو فروخت ام سعاد. عیسی و ده‌ها و بعضی‌ها میگن صدها نفر مثل اون. میگن عیسی و امثال اون مین‌ها رو به اونا نشون دادن و ما رو لو دادن، و وقتی یهودی‌ها وارد شدن، روی سیم‌های قطع شده قدم گذاشتن، چون عیسی، عیسی و امثال اون سیم‌ها رو و ما رو لو داده بودن» (همان: ۱۶۲).

در سایر رمان‌های سحر خلیفه نیز اشاراتی به وجود خیانت‌کاران و مزدوران شده است. در رمان «حبی الأول» یکی از این اشارات گذرا به چشم می‌خورد: «هم از حکومت می‌ترسم و هم از حماس ... هم از یهودی‌ها می‌ترسم و هم از مزدورها و جاسوس‌ها...». (خلیفه، ۲۰۱۰: ۶۵) و در «أصل و فصل» از زبان یک شخصیت یهودی آمده است: «یه زمین‌دار عرب این آمادگی رو داره که هموطن خودشو تو زمین خودش در مقابل منفعت و پول فراوون بفروشه...» (خلیفه، ۲۰۰۹: ۳۷۱).

البته سحر خلیفه ریشه این پدیده زشت در جامعه فلسطین را فقر اقتصادی و جهل و ناآگاهی قشر وسیعی از مردم می‌داند. او در «أصل و فصل» می‌گوید: «... باید از

سگ‌های شکاری و ارتش جاسوس‌ها بترسند. فقر و نادانی اینان، ارتش دشمن است. یک جاسوس در مقابل پولی اندک سر برادر خود را می‌فروشد...» (همان: ۳۹۹). و به همین دلیل است که سحر خلیفه، فقر فرهنگی و نادانی را در کنار ظلمی که در حق زنان اعمال می‌شود، از مهم‌ترین عوامل ناکامی‌های ملت فلسطین می‌داند.

۳-۳- فلسطینیان مبارز و منتقدان از راه دور

سحر خلیفه از کسانی که دور از وطن زندگی می‌کنند و از مواهب و امکانات موجود در کشورهای غربی و یا کشورهای نفت‌خیز حاشیه خلیج فارس بهره می‌برند و تنها به انتقاد از هم‌میهنان خویش و رهبران انتفاضه می‌پردازند به شدت انتقاد می‌کند. او به‌عنوان نمونه در رمان «ربیع حار» شخصیت «سعید» را به تصویر می‌کشد که در عمان به وکالت مشغول است، اما در کار خود چندان موفق نیست و هرازچند گاهی برای گرفتن کمک‌های مالی نزد خانواده خود در نابلس بازمی‌گردد. سعید که در روزهای محاصره نابلس و هجوم اشغالگران به این شهر نزد خانواده بازگشته است، نسبت به همه چیز اعتراض و انتقاد کرده و راهکارهای به‌اصطلاح عملی ارائه می‌دهد: «عملیات باید ادامه پیدا کند، نباید حتی یه اتوبوس یا هواپیما و یا حتی یه قهوه‌خونه یا رستوران براشون باقی بذاریم...» (خلیفه، ۲۰۰۴: ۲۰۱). پدر از او می‌پرسد: «سعید! کدومش به نفع مردم و فلسطینه: نصفشو از دست بدیم یا همشو؟» (همان) و سعید با عصبانیت پاسخ می‌دهد: «یعنی وطن گوشت قربونیه که با پیمونه و کیلو فروخته بشه؟! وطن ارزشمند، فروخته نمیشه، اما مسؤولین منفعت طلب نشستن هرطور که دلشون می‌خواد تقسیم می‌کنن، نصف، یک چهارم، یک پنجم. این‌طور پیش بره بعد از دو سال هیچی برای فروش باقی نمی‌مونه...» (همان).

مکالمه زیر بین استاندار و مازن در رمان «المیراث» نیز گونه‌ای دیگر از انتقادهای کلامی به مردم فلسطین و رفتار آنهاست. استاندار که سال‌ها از وطن دور بوده، اکنون برای دیگران توصیه‌ها و انتقاداتی دارد: «مازن با صدایی غمگین گفت: برادر بزرگم یه پژوهشگره که تو آلمان کار می‌کنه. استاندار، با لحنی

خشک گفت: آلمان؟ چرا آلمان؟ باید برگرده و با خودمون کار کنه. کشور به مغز اون نیاز داره، باید برگرده. مازن با شنیدن این جواب بی‌معنی و تکراری، با غم و اندوه بیشتری گفت: سخته که برگرده. استاندار بدون فکر کردن گفت: باید برگرده. مازن با کمی عصبانیت گفت: سخته که برگرده. استاندار طبق عادت گفت: مدارکشو بده به من تا برش گردونم...» (خلیفه، ۱۹۹۷: ۳۰۱).

این نمونه‌ها در رمان‌های سحر خلیفه، نشان‌دهنده دوگانگی و تقابل میان فلسطینی مبارزی است که از اشغال و جنگ و خشونت رنج می‌برد و با مشارکت در انتفاضه در راه آزادی میهن خود گام برمی‌دارد و میان کسانی که تنها از راه دور فریاد می‌زنند و اعمال مبارزان را مورد نقد قرار می‌دهند، اما کوچک‌ترین مشارکتی در نبرد حقیقی ندارند.

۳-۴- فلسطینیان مبارز و سران حکومت

سحر خلیفه به چشم خود دیده است که چگونه مردم هرآنچه دارند، از مال و فرزند و خانه و منبع درآمد، همه را در راه رسیدن به اهداف انتفاضه هزینه می‌کنند. این هنگامی است که مردم به رهبران انتفاضه و سران مؤسسات فلسطینی ایمان و اعتقاد داشته باشند؛ اما وقتی که مردم اعتماد خود به رهبران را از دست بدهند، دیگر وعده‌ها را باور نمی‌کنند، و نسبت فداکاری و هزینه‌ای که حاضر به پرداخت آن هستند کاهش می‌یابد؛ گرچه حتی در این حالت نیز برای ادامه زندگی، مجبور به مقابله با دشمن قسم خورده‌ای هستند که تا بن دندان مسلح است. از آنجا که سحر خلیفه رمان‌نویسی واقع‌گرا است و به شعار و ادعا و عوام‌فریبی اعتقادی ندارد، در این زمینه چنین می‌گوید (جابر، ۲۰۰۹): «ما مقدار فراوانی دروغ را به ارث برده‌ایم که باید آن را دور بریزیم تا از خطاها و کوتاهی‌های خود درس بگیریم. ما عادت کرده‌ایم که شکست‌های خود را بر گردن استعمار و اسرائیل بیندازیم و لذت می‌بریم از این که دیگران و حتی خودمان در مورد خود چنان سخن بگوییم که صدها برابر بیشتر از توانایی‌های ماست و متأسفانه این ویژگی مختص فلسطینیان نیست؛ بلکه همه عرب‌ها از آن برخوردارند. ما بهای حماقت، جهل و عقب‌ماندگی رهبرانمان را می‌پردازیم، و همچنان گفته‌ها و ادعاهایشان را

تصدیق می‌کنیم که در گذشته هم تکرار شده و پدران و اجداد ما هم قبلاً آن را از زبان رهبرانشان - که تفاوتی با رهبران ما نداشته‌اند - شنیده‌اند».

سحر خلیفه معتقد است که دشمن اشغالگر صهیونیست عامل اصلی در شکل‌گیری تراژدی فلسطین است؛ اما انتقادات او نسبت به حکومت فلسطینی و سران آن و رفتار آنان نیز بسیار تند و بی‌پرده است. در رمان «ربیع حار» نمونه‌ای از این انتقادات را از زبان شخصیت‌ها می‌شنویم: «... و سازمان‌هایی با عمایه‌ها و نشان‌ها و حاجیان و روحانیان، و تجارت‌های ملیونی، و ما ملیون‌ها نفریم، ما یتیمان که مثل گوسفندانی بی‌چوپانیم. چه سرزمین شومی!» (خلیفه، ۲۰۰۴: ۸۳) و «برای او و بسیاری دیگر مثل او و پدرش، حکومت خودگردان حکومتی بود، شبه‌حکومتی بود، حکومتی بی‌سر و ته؛ چراکه پس از انقلاب در بیروت، و آن نبرد بزرگ، و افکار نور و آزادی، و کوبا و موسکو، و شعرهای آزادی‌خواهانه، حکومتی پدید آمد که از نظر شکل و مضمون تفاوتی با سایر مؤسسات و نظام‌های عربی ندارد. هرج و مرج و فساد و مالیات‌ها و گروه‌های سرکوب و شکنجه. پس کار کجاست؟ تولید کجاست؟ وزارتخانه‌ها و نمایندگان مجلس کجا هستند؟» (همان: ۱۱۱). و از زبان «عیسی» که متهم به خیانت و جاسوسی است می‌گوید:

«کی جرأت حمله به شهر رو داره درحالی که گردان‌ها و نیروهای امنیتی و پلیس، همه‌وهمه برای اولین بار پس از اوسلو و تشکیل حکومت خودگردان به هم پیوستند. کی جرأت داره؟ نیروهای امنیتی، نیروهای حماس، فتح، جهاد، نیروهای مردمی و ... پرچم‌ها رو بلند کردند، شعار دادند، مسلسل‌ها رو بالای سرشون بلند کردند ... و تو خطبه‌ها با استاد به تعداد پرچم‌ها و گردان‌ها وعده پیروزی و آزادی دادند ... کی جرأت می‌کنه؟» (همان: ۱۱۲) و مثل گفته مجید: «نزدیکی به رئیس دولت یعنی حکومت. یعنی منصب، یعنی رتبه، یعنی حقوق و مزایا، یعنی معاون وزیر، و بعد از اون وزارت. و مسابقه دادن با بقیه تو اخبار و تلوزیون. این یکی حرف می‌زنه، اون یکی تحلیل می‌کنه و یکی دیگه نقد می‌کنه و خودشو میراً نشون میده، گرچه لیست افراد ذی‌نفع با اسم خودش شروع میشه. الفاظ و واژه‌های دهن‌پرکن به زبون میاریم، و کلماتی مثل دموکراسی، اصلاح فساد و بازسازی بدنه حکومت و نمایندگان ملت، همه شبکه‌ها و روزنامه‌ها رو پر می‌کنه ...» (همان: ۱۷۰).

مجید یکی از همین رجال سیاسی است که خود نیز به فریب کاری و ظاهرسازی اعتراف می‌کند: «به جای لباس نظامی کت و شلوار پوشیدم، و به جای اسلحه قلم به دست گرفتم. من صحبت می‌کنم و با غرور از دموکراسی و مشکلات مردم و بازسازی بدنه حکومت حرف می‌زنم، تا جایی که خودم هم بیانات خودم رو باور می‌کنم» (همان).

سحر خلیفه همچنین با پنهان شدن در پس صورتک «أحمد» در مورد شعارها و اوصافی که بعضی از شاعران و رهبران سیاسی در مورد ملت فلسطین بکار می‌برند، چنین می‌گوید:

«او فراوان از صبر و ایمان و امتحان عجیب و غریبی شنیده بود که از طرف خداوند برای بندگان مقاوم و صبورش نازل شده؛ مردمی که آستانه تحملشون بیشتر از هر ملت دیگه‌ای تو دنیاست. چون اونا از یک گل مخصوص که با آب شیاطین مخلوط شده آفریده شدن... این چه تفسیری که میگه خدا این همه مصیبت رو فقط برای امتحان مردم نازل می‌کنه؟ این امتحان عریض و طویل چیه، نمی‌خواد تموم بشه؟!» (همان: ۱۵۳).

چنان‌که پیداست، رمان «ربیع حار» بیشترین نقد را نسبت به سران حکومت دربردارد؛ اما در سایر رمان‌های سحر خلیفه نیز اشاراتی به این دوگانگی و تقابل میان فلسطینی مبارز و مسؤولین بی‌کفایت مؤسسات فلسطینی دیده می‌شود. در رمان «أصل و فصل» آمده است: «... بن گوریون، بزرگ یهودیان، روزی گفت که می‌تواند بزرگ‌ترین عرب را هر قدر هم مغرور و متکبر باشد بخرد» (خلیفه، ۲۰۰۹: ۲۵). البته این نوع از تقابل نیز به نوعی زیرمجموعه تقابل و دوگانگی اساسی موجود در فضای فلسطین، یعنی تقابل میان فلسطینی و اسرائیلی قرار می‌گیرد. اما نوع دیگری از دوگانگی و تقابل در رمان‌های سحر خلیفه به وضوح خودنمایی می‌کند که به عقیده او اهمیت آن کم‌تر از اولی نیست و آن تقابل میان زن و مرد است.

۳-۵- زنان و مردان

زن و وطن در بیشتر رمان‌های سحر خلیفه با هم تداخل می‌یابند؛ گویا نبرد در دو جبهه جریان دارد: مقابله با اشغالگران سرزمین، و مقابله با سلطه مرد در جامعه مردسالاری که در آن دختران از زمان تولد مورد تحقیر قرار می‌گیرند، حال آنکه فرزند پسر همواره مورد توجه است و در طول زندگی تمام خطاهای او

- هرچند بزرگ باشد - نادیده انگاشته می‌شود (القاسم: ۲۰۰۵). جامعه‌ای که زن را از کوچک‌ترین خصوصیات خود - یعنی اسم - نیز محروم می‌کند؛ زیرا زن در ابتدا - به‌عنوان مثال - دختر مفتش است و سپس همسر تاجر می‌شود، بدون این که نام یا شخصیتی مستقل داشته باشد. او ابتدا به پدر منسوب می‌شود و سپس به همسر (حمود، ۱۹۹۳: ۲۰).

سحر خلیفه به این حقیقت ایمان دارد که تغییر و تحول مثبت وقتی در جامعه رخ می‌دهد که تک‌تک افراد آن جامعه اندیشه، رفتار و فرهنگ خود را ترقی بخشند؛ اما وقتی نیمی از جامعه، یعنی زنان، در این تغییر و تحول و پیشرفت نقشی نداشته باشند، نتیجه کار از آغاز مشخص خواهد بود. او می‌گوید: «وقتی می‌نویسم، نمی‌توانم میان رنج خود به‌عنوان یک زن، و وضعیت خود به‌عنوان یک فلسطینی که وطنش اشغال شده است، تفاوتی قائل شوم، و فرق چندانی میان اشغالگری مرد نسبت به زن و اشغالگری اسرائیل نسبت به میهنم نمی‌بینم؛ چرا که این هر دو باعث سقوط و شکست در سطح فردی و اجتماعی می‌شود» (القاسم، ۲۰۰۷).

بنابراین، در دیدگاه سحر خلیفه، زن هم از جانب بیگانگان و هم از جانب هموطنان و بلکه در خانواده خود نیز تحت فشار است. این اندیشه نویسنده تقریباً در تمامی شخصیت‌های اصلی زن در رمان‌های او خودنمایی می‌کند. مثل «عفاف» و «سمیره» در «مذکرات امرأة غیر واقعیة»، «رفیف» و «سحاب» در «عباد الشمس»، «زینة» در «المیراث»، «نزهة» در «باب الساحة» و ... او حتی در رمان «Women of noman's land» که آن را به زبان انگلیسی و به‌عنوان پایان‌نامه دکتری خود نگاشته، از بیان مشکلات زنان غافل نمانده است. این رمان، تصویری است از زندگی سه زن مقیم آمریکا: «زینة» زنی عرب که از مسائل اخلاقی و سودجویی مردان رنج می‌برد، «ساره» زن سیاه‌پوستی که از تبعیض نژادی شکوه می‌کند، و «الینا» دختر یهودی که پس از رابطه عاشقانه‌اش با یک جوان فلسطینی از سوی مؤسسات صهیونیستی تحت فشار قرار می‌گیرد (المناصرة، ۲۰۱۱).

البته قضیه زن و ظلمی که در حق او اعمال می‌شود، سرانجام در برابر هجوم وحشیانه ارتش اشغالگر صهیونیستی رنگ می‌بازد؛ اما به هر حال سحر خلیفه به خوبی توانسته است اهمیت و شایستگی زن را در پذیرش مسؤلیت‌های گوناگون در شرایط دشوار فلسطین به رخ مردان بکشد. «سعاد» در «ربیع حار» در پاسخ به پدرش که می‌گوید: «زن غیر از رسیدگی به شوهر و بچه‌ها و خونه و زندگیش و وظیفه‌ای نداره» اینچنین از حق مادرش دفاع می‌کند: «انگار پدر یادشون رفته که در طول چند سالی که تو زندون بودن، سرپرست خونه و مسؤول تأمین معاش بچه‌ها خانومشون بوده؛ اما در سکوت، بدون سر و صدا و شعار و بیانیه، بدون نشان افتخار، بدون مشعل و نورافکن» (خلیفه، ۲۰۰۴: ۱۸۲). در نهایت می‌توان گفت «رمان‌های سحر خلیفه در برخی موارد، نمونه‌ای است از پژوهش‌های جنسیتی که به بررسی وضعیت زن در شرایط جنگ و درگیری‌های مسلحانه می‌پردازد، و این که زنان چگونه به شکلی مضاعف هم از جانب خانواده و هم از سوی دشمن مورد ستم واقع می‌شوند» (جمیل عزم، ۲۰۰۶م). اما سرانجام این زن فلسطینی است که با وجود تمام ناملایمات موجود در جامعه مردسالار فلسطین، در کنار مرد به مبارزه با اشغالگران می‌پردازد و پایه‌پای مرد در راه آزادی و استقلال کشورش تلاش می‌کند.

۳-۶- زنان تحصیل کرده و زنان سنتی

چنان که گذشت، زن در رمان‌های سحر خلیفه موجودی مظلوم و رنج کشیده است که همزمان از سوی مردان سنتی جامعه خود و از سوی دشمن اشغالگر تحت فشار است؛ اما در میان زنان فلسطینی گروهی نخبه، تحصیل کرده و با فرهنگ هستند که علاوه بر دو عنصر فوق از جانب زنان سنتی و بی‌فرهنگ جامعه نیز مورد آزار و تهمت قرار می‌گیرند. این گروه از زنان که خود سحر خلیفه نیز در زمره آنان قرار می‌گیرد، تلاش می‌کنند در کنار مبارزات میهنی خود، در جهت رهایی زن از قید و بند استبداد و خودکامگی مردان نیز مبارزه کنند؛ اما معمولاً نه تنها از جانب مردان، بلکه از جانب زنان بی‌فرهنگ و عامی نیز مورد تعرض و آزار و اذیت واقع می‌شوند. در واقع شخصیت‌هایی چون «عفاف» در «مذکرات امرأة

غیر واقعیه»، «سمیره» در «لم نعد جواری لکم»، «رفیف» در «عباد الشمس»، «سحاب» در «باب الساحة» و «زینة» در «المیراث» از این جمله‌اند که نویسنده با پنهان شدن در پس چهره این شخصیت‌ها به بیان اندیشه‌ها، آرمان‌ها و مشکلات خود می‌پردازد (المناصرة، ۲۰۱۱).

در «باب الساحة» شخصیت «سمر» که یک پژوهشگر دانشگاهی است چنین وضعیتی دارد:

«درون رختخواب خود پرید و زیر لحاف پنهان شد، در حالی که از خشم و ترس می‌لرزید. خشم از خود، چون می‌ترسید، و ترس از ترس خود، چون می‌دید او همچنان در محاصره روابط پیچیده و عقده‌ها است. او در این خانه احساس می‌کرد که مانند حشره‌ای است در تار عنکبوت، و نه بیشتر. پس اندیشه‌ها و نظریات کجا هستند؟ تمام آن در برابر یک فریاد، یک کلمه و یک اشاره فرو می‌ریزد...» (خلیفه، ۱۹۹۰: ۱۳۳). و نیز «نویسنده از خلال شخصیت «عفاف» در:

«مذکرات امرأة غیر واقعیه» قصد دارد صدای دختر سرکشی را به گوش دیگران برساند که خواهان حق خود از آزادی و زندگی است. دختری که سیطره پدر، برادر و عمو را نمی‌پذیرد. سحر خلیفه از این طریق می‌خواهد بر آزادی دختران در رفتار، اندیشه و شیوه زندگی شان تأکید کند. و نیز از خلال شخصیت «نوال»، مبارز کمونیست، سعی دارد استحقاق و شایستگی زن را در نقش‌های مبارزاتی ثابت کند. اما آن نوع از زنان که در قالب مادران و همسایگان ارائه شده‌اند، به وضعیت موجود راضی هستند، تسلیم قضا و قدر شده‌اند، در انزوای خانه‌های خود فرو رفته‌اند و تمامی خطاهای مرد را می‌بخشند، نمونه‌هایی از زنان فنا شده در جامعه مردسالار عربی هستند. نمونه‌ای که مرد عرب سعی در ابقا و تداوم آن دارد. اما سحر خلیفه هرگز با آنان همراه نمی‌شود و سعی در آگاه ساختن و برانگیختن و فعال ساختن و ادا کردن آنان به مقابله و ایستادگی در برابر مرد دارد، تا به حقوق خود دست یابند و در ساختن امروز و فردای خود نقش ایفا کنند...» (القاسم، ۲۰۰۵).

اما در رمان «عباد الشمس» و تا حدودی در سایر رمان‌های سحر خلیفه می‌توان شخصیت‌های زن را به چهار گروه تقسیم کرد (المناصرة، ۲۰۱۱):

۱- زن خانه‌دار و سنتی که تحت سیطرهٔ مرد، زندگی حاشیه‌ای خود را دنبال می‌کند. اکثر مادران، همسران، و زنان خانه‌دار در این گروه جای می‌گیرند که خود از طریق شایعه‌پراکنی و غیبت و تهمت، عاملی برای آزار و اذیت زنان تحصیل کرده و بافرهنگ هستند. یکی از کارکردهای این گروه از زنان، پرداختن به مسائل بی‌ارزش و سطحی، و یا غیبت و بدگویی کردن از زنان بی‌سرپرست و یا زنان مترقی و تحصیل کرده است. مثل رفتاری که این زنان با «سعیده» دارند. «سعیده» که همسرش در نبرد با صهیونیست‌ها به شهادت رسیده است، با خیاطی هزینهٔ زندگی فرزندانش را تأمین می‌کند و ناگزیر وارد جامعه شده و با مردان تعامل دارد. به همین دلیل زنان بی‌فرهنگ، او را هدف تهمت‌های گوناگون قرار می‌دهند. از این نظر می‌توان سعیده را زنی نیمه‌سنتی یا نیمه‌مترقی دانست.

۲- زن بافرهنگ و تحصیل کرده که در زندگی اجتماعی خود به توازن و تعادل مطلوبی دست یافته و خود را از سقوط در منجلاب‌ها و مفسده‌ها، و نیز از خضوع در برابر مرد و تسلیم شدن بی‌چون‌وچرا در مقابل سنت‌ها و آداب و رسوم نامعقول در امان نگه داشته است. مثل «رفیف»، که روزنامه‌نگار و شاعری روشن‌فکر است. او گرچه از سوی همکاران خود در روزنامه مورد آزار و بی‌مهری واقع می‌شود؛ اما از ایجاد رابطهٔ نامشروع با کسی که ادعا می‌کند او را دوست دارد، امتناع می‌ورزد.

۳- زن نیمه‌مترقی یا دارای فرهنگی متزلزل که از فرهنگ و تمدن، تنها ظاهر آن را فراگرفته است؛ بنابراین در نهایت شکست خورده و به سنت‌ها و عادات متداول در جامعه پناه می‌برد. مثل «نوار» که وقتی از آزادی معشوق خود از زندان ناامید می‌شود، به دنبال مرد دیگری می‌گردد تا با او ازدواج کرده و از تنهایی و متهم شدن به بی‌بندوباری نجات یابد و در عوض به زنی حاشیه‌ای در چارچوب زندگی یک مرد تبدیل شود.

۴- زن روسپی که سحر خلیفه از زبان این شخصیت، نقدی بی‌پرده را نسبت به وضعیت اجتماعی و باورهای اشتباه مردم ارائه می‌کند. مثل شخصیت «خضره» که ابتدا قربانی رفتار پدر می‌شود و سپس قربانی زورگویی همسرش، تا

این که سرانجام به فساد و خودفروشی کشیده می‌شود؛ بنابراین او از سوی همگان و حتی از جانب سایر زنان اطراف خود مورد هجوم واقع می‌شود؛ به همین دلیل او در نقد اوضاع اجتماعی زبانی صریح و بی‌پرده دارد. اما باید به این نکته توجه داشت که تقابل میان تحصیل کردگان با فرهنگ و عامه مردم، منحصر به زنان نمی‌شود؛ بلکه این تقابل را در میان مردان نیز می‌توان بررسی نمود؛ اما از آنجا که سحر خلیفه به عنوان یک نویسنده زن فلسطینی بیشتر در پس نقاب زنان تحصیل کرده پنهان شده است، این گونه تقابل و دوگانگی در رمان‌های او در میان شخصیت‌های زن بیشتر است و بدین ترتیب شبکه تقابل‌ها، تناقض‌ها و دوگانگی‌ها در رمان‌های سحر خلیفه، پیچیده‌تر می‌شود.

۳-۷- شرق و غرب

در رمان‌های سحر خلیفه نوعی دیگر از تقابل میان دو واژه «شرق» و «غرب» دیده می‌شود. این دو واژه که معمولاً برای دلالت بر کشورهای شرقی و کشورهای غربی به کار رفته‌اند در برخی موارد، کارکردی رمزگونه یافته‌اند؛ مثل دلالت «غرب» بر یهودیان و هر آنچه مربوط به ایشان است، و نیز دلالت شرق بر فلسطین و ساکنان آن و مسائل مربوط به ایشان. تهاجم یهودیان به سرزمین فلسطین، از غرب به شرق صورت گرفته است؛ بنابراین هر جا از این دو جهت جغرافیایی یاد شده است، می‌توان به دنبال دلالتی رمزگونه بود. در «حبی الأول» پنجره شرقی محل نشستن مادر بزرگ «نضال» بوده است: «در همین مکان، زیر پنجره شرقی بر روی تشکی پرشده از پشم نرم ... مادر بزرگ هر صبح مقابل شومینه می‌نشست. از نماز صبح اینجا می‌نشست، قهوه درست می‌کرد و دانه‌های اسپند و پوست لیمو را روی آتش می‌پاشید ...» (خلیفة، ۲۰۱۰: ۱۱). بدین ترتیب، پنجره شرقی همچون روزنه‌ای به دوران خوش گذشته است که خاطرات و احساسات خوبی را در «نضال» بیدار می‌کند؛ اما پنجره غربی، معمولاً در پیچه‌ای است برای دیدن هجوم اشغالگران به این سرزمین. «وایزمان» در «أصل و فصل» برای نشان دادن نظم و انضباط کارگران یهودی، حاکم انگلیسی را به سمت پنجره غربی فرا می‌خواند:

«... و از پنجره غربی نگاه کرد و با هیجان خاصی گفت: جناب آرتور! بیا ببین، کارگران ما را ببین تا خودت قضاوت کنی. خواهش می‌کنم، خواهش می‌کنم. حاکم به آرامی از جای خود برخاست و از پنجره غربی نگاه کرد و چنان‌که انتظار داشت تظاهرات یهودیان را دید، صفوفی منظم مانند ارتشی کوچک و با انضباطی شدید...» (خلیفة، ۲۰۰۹: ۱۴۲).

اما تصویری که از پنجره شرقی دیده می‌شود، چنین است:

«و به سمت پنجره شرقی رفت و با شماتت به حاکم گفت: بیا ببین، تفات را ببین... تفاوت در این است، ببین، ببین، خواهش می‌کنم ببین. حاکم به پنجره شرقی نزدیک شد و امواجی سیاه را دید، زنانی با چادر و پوشیه سیاه، و رجال دینی با لباس سیاه، شیوخ اوقاف و کلیسای «مهد» و «قیامه» همگی سیاه، و عمامه‌ها و کلاه‌ها و تسبیح‌ها و صلیب‌هایی به اندازه صلیب قبرها و مردگان و صلیب مسیح...» (همان: ۱۴۴).

در موارد بسیاری «غرب» که به جانب یهودیان اشاره دارد، مظهر زشتی و بدی و دشمنی و ... است؛ مثل: «مستعمرة بزرگی که در مقابل روستای زواتا قرار دارد، مثل آبله از جانب غرب بر فراز تپه منتشر شده است» (خلیفة، ۲۰۱۰: ۸۰). حتی «زیبق» که سراپا شرارت و ناراستی است در تقسیم خانه و مزرعه مرد لبنانی، خود قسمت غربی را برمی‌گزیند و قسمت شرقی را به «وحید» پیشنهاد می‌کند: «و این خانه دو قسمت می‌شود. قسمت شرقی برای تو و من قسمت غربی را می‌گیرم» (همان: ۱۲۷). یهودیان شرق و غرب نیز با یکدیگر تفاوت دارند: «آن‌ها از ما بودند و سپس علیه ما موضع گرفتند. طبیعتاً این سخن در مورد یهودیان شرقی صحیح است، اما یهودیان غربی از هر نظر با ما بیگانه‌اند، از جمله در خوی و خصلت، یعنی بخشندگی، یعنی مسأله زن، و بخل شدید و تدین» (خلیفة، ۲۰۰۹: ۲۱۶-۲۱۷). گاهی در قالب تقابل این دو جهت جغرافیایی، تناقضات و دوگانگی‌های دیگری رخ می‌نماید؛ مثل حضور تانک‌های اسرائیلی در فضای مسکونی شهرهای فلسطین، و مجاورت گلدسته‌های مساجد با آنتن‌های ماهواره بر بام خانه‌ها: «به سمت شرق نگاه کرد و ردیفی از تانک‌ها را در اطراف میدان

دید. و به سمت غرب نگاه کرد و هیچ ندید، چرا که خانه‌های متراکم و گلدسته‌ها و آنتن‌ها و بشقاب‌های ماهواره بر فراز بام‌ها افق غربی را پوشانده بود؛ بنابراین چیزی جز مسجد جامع و دود آتشی که به آسمان بلند شده بود ندید» (خلیفه، ۲۰۰۴: ۲۴۷). گاهی نیز، باد غربی با خود عفونت را به ارمغان می‌آورد: «و باد از سمت غرب وزید و ذرات فاضلاب و باکتری را از پره‌های بزرگی که روی سطح بر که می‌چرخید به سوی ما آورد» (خلیفه، ۱۹۹۷: ۲۶۸۹) و «اگر بادهای غربی و بوهای ناخوشایند بوزد چه؟ اگر پشه‌ها و حشرات هجوم آورند چه؟» (همان: ۲۸۲) و حتی مصائب و مشکلات نیز از جانب غرب می‌وزد: «خانه را آنجا خواهد ساخت ... و ورودی غربی شهر را خواهد دید و هنگامی که مشکلات از جانب غرب بوزند او پیش از همه باخبر خواهد شد» (خلیفه، ۱۹۸۰: ۲۶۷)، «کشاورزان را آواره، و منطقه را محاصره کردند و اطراف آن را از هرسو به جز قسمت غربی محصور کردند. و این بدان معناست که آنان از سمت غرب، پیشروی خواهند کرد ...» (همان: ۳۳۴) و «بولدوزهای وارد شده از غرب همچنان خانه‌ها و دل‌های مردم را درهم می‌کوبند» (همان: ۳۹۲).

اما در مقابل، یهودیان معتقدند این تمدن غرب است که روشنایی و پیشرفت را برای دنیای تاریک و عقب‌مانده شرق به ارمغان می‌آورد. «وایزمان» خطاب به حاکم انگلیسی می‌گوید: «ما شرق را با شعله‌شما روشن خواهیم کرد، با دانش خود، و با دست‌ان خود و با قدرت ملت یهودی در کار جدی، ما شرق را با تمدن و با حق و عدالت و پیشرفت روشن خواهیم کرد» (خلیفه، ۲۰۰۹: ۱۳۱) و «ما در اینجا نماینده اروپائیان هستیم. هر چند ریشه‌های ما شرقی است، اما اکنون ما با کوله‌باری از تمدن غرب بازگشته‌ایم ... ما شرق را روشن خواهیم کرد» (همان: ۳۶۶).

شخصیت‌های فلسطینی نیز، گاهی خود به عقب‌ماندگی‌ها و نابسامانی‌های جامعه خود اعتراف می‌کنند؛ مثل «ریف» در «عباد الشمس» که در مورد وضعیت زن و جهل و بی‌فرهنگی زنان در جوامع شرقی، به‌ویژه جامعه فلسطین می‌گوید: «غم‌های آنان بی‌ارزش است، مریض است، و عفونت شرق را به همراه دارد و

یادآور فضای تحجّر و تعصّب نسبت به زن است» (خلیفة، ۱۹۸۰: ۱۶۶)، «و همه فلسفه‌های شرقی نتوانست حتی یک راه‌حل عملی ارائه کند» (همان: ۱۷۴). او همچنین با دیدن زنی عامی که با بی‌توجهی به او نگاه می‌کند - بدون این که بداند «ریف» تمام زندگی و وقت خود را صرف ترقی و آزادی او و امثال او از چنگال سنت‌های پوسیده جاهلی کرده‌است - چنین زمزمه می‌کند: «لعنت به تو ... دلم می‌خواهد گیسوان مرتب و شانه‌شده‌ات را به هم بریزم و لباس‌های شسته‌شده‌ات را به گل‌ولای کوچه‌های متعفن در تمامی منجلا‌ب‌های شرق بیالایم. کاش می‌توانستم قدری از اندوه خود را در مغز تو فرو کنم ... دیگر خسته شده‌ام» (همان: ۱۷۷).

۳-۸- تهیدستان و ثروتمندان

سحر خلیفه تصویری خشن از جامعه فلسطین ارائه می‌کند که البته با سایر جوامع عربی تفاوت چندانی ندارد. جامعه‌ای که در آن ثروتمندان، فقرا را تحقیر می‌کنند و تهیدستان در برابر ثروتمندان، اظهار خضوع کرده، به چاپلوسی و تملق می‌پردازند. مثلاً «أم عفاف» در «مذکرات امرأة غیر واقعیة» وقتی متوجه می‌شود که دخترش با کودکانی از طبقه تهیدست هم‌بازی شده است، بسیار خشمگین شده و سعی می‌کند او را از این کار باز دارد؛ در حالی که همسرش به خاطر موقعیت خوبی که نسبت به قشر ضعیف جامعه دارد، با آنان متکبران و با غرور رفتار می‌کند و همین شخص در برابر کسی که از نظر شغلی یک درجه از او بالاتر است، به چاپلوسی و تملق می‌پردازد (القاسم، ۲۰۰۵).

مقطع زیر از رمان «عباد الشمس» نیز، گویای این تقابل میان تهیدست و ثروتمند در جامعه فلسطین است:

«تو چی از دنیا می‌فهمی دختر؟ ماشالا جوون و خوشگل و پولدار و درس خونده و سرشناسی. فکر می‌کنی همه مثل خودتن که شلوار می‌پوشی، بین مردها می‌شینن، تو یه دستت قلم و تو یه دستت سیگار، نه دختری داری نه پسری، این منم که اگه یه ساعت خونه نباشم، بچه‌ها خونه رو خراب می‌کنن و محله رو رو سرشون می‌ذارن ... تو از دنیا چی می‌فهمی؟ می‌دونی بیوه بودن یعنی چی؟ رسوایی یعنی چی؟ می‌دونی وقتی بچه‌ها مثل طناب دور گردنت پیچن و ولت نکنن تا وقتی که آخرین قطره خون تو بمکن چه حالی پیدا می‌کنی؟» (خلیفة، ۱۹۸۰: ۵۴).

نمونه دیگر از این دوگانگی و تقابل را در رمان «الصبار» می‌یابیم. آنجا که شخصیتی ثروتمند، ساختمانی را با درآمدهای نامشروع می‌سازد و وقتی کارگری فقیر از چگونگی دستیابی او به این ثروت می‌پرسد، مرد ثروتمند، برای فرار از پاسخ، به این آیه شریفه پناه می‌برد: «من شر حاسد إذا حسد» (خلیفة، ۱۹۷۶: ۷۶).

با این مثال‌ها، تصویری از تقابل میان ثروتمند و تهیدست در رمان‌های سحر خلیفه به دست می‌آید. تصویری از زندگی ملت فلسطین که علاوه بر اشغال صهیونیستی از بحران‌ها و مشکلات اجتماعی و فرهنگی فراوانی رنج می‌برد و با این حال، تضاد و تقابل طبقاتی نیز عاملی برای ایجاد شکاف و تعارض میان افراد این ملت است که در برابر دشمن فریب کار و زیرک خود، بیش از هر چیز، به یکدلی و یکرنگی و همبستگی نیاز دارند.

۳-۹- نسل قدیم و نسل جدید

تفاوت‌ها و دوگانگی‌های میان نسل‌ها همواره و در همه جوامع، عاملی برای ایجاد تقابل بوده است. نسل‌های قدیمی‌تر، به سختی می‌توانند خود را با تغییرات به وجود آمده در زندگی معاصر، که جوانان به آن خو کرده‌اند، هماهنگ سازند. نمونه‌ای از این دوگانگی را می‌توان در رفتار «زکیة» با پسرش «وحید» دید: «این عاقلانه است که پیرزنی مثل من بره سینما؟ وحید با اطمینان گفت: بله که عاقلانه است؛ اما او از وضعیت ظاهری مادرش با آن پوشیه که با وجود بهتر شدن موقعیت مالی خانواده همچنان باقی بود، خجالت می‌کشید» (خلیفة ۲۰۰۹: ۱۸۸).

«وداد» نیز در مورد نسل خود و مادرش در مقایسه با نسل مادربزرگ می‌گوید:

«وداد بزرگ شد، و من بزرگ شدم، و مادربزرگم پیر شد. وداد دور از ما بزرگ شد و من دور از او بزرگ شدم. وداد برای من، مثل یک خواهر بزرگ بود، یا بهتر است بگویم وداد، مادرِ مادربزرگم بود، و مادربزرگم، مادرِ من. و من در این آشفته‌گی میان دو نسل، رشد کردم. نسلی که مشتاقانه در پی تغییر است و نسلی که به گذشته و طالع‌بینی و علاء الدین چنگ زده است؛ به همین دلیل من نیز مانند دایم ام امین، میان این دونسل ماندم. یعنی وسط، یعنی بدون پشتوانه» (همان: ۳۶۴).

نمونه‌ای دیگر از تقابل دو نسل را می‌توان در رفتار «مجید» و پدرش در «ربیع حار» مشاهده کرد. «مجید» که قصد شرکت در یک مسابقه خوانندگی را دارد، از پدرش می‌خواهد که برای او یک جفت چکمه ایتالیایی بخرد؛ اما پدر ارتباط میان خوانندگی و چکمه را نمی‌فهمد:

«مجید گفت در بازار چکمه‌ای ایتالیایی دیده که همه را مسحور می‌کند و او می‌خواهد آنان را مسحور کند؛ چرا که تنها خوانندگی زیبا کافی نیست و هیأت دوران به تمامی جزئیات توجه دارند. پدر پرسید: به چکمه ایتالیایی هم توجه دارند؟ مجید چیزی نگفت و به انواع خوردنی‌های سفره چشم دوخت؛ بدون این که به چیزی دست بزند. پدر به او نگاه کرد. این نشانه‌ای از اعتراض و سرکشی مجید بود و این که او اعتصاب غذا خواهد کرد. پدر با خشمی پنهان سری تکان داد: ماشاءالله! اعتصاب غذا می‌کند! در دوران ما این پدر بود که به خاطر کوچک‌ترین اشتباه، فرزندانش را از غذا محروم می‌کرد. در دوران ما غذا یک پاداش بود، نه ابزاری برای سرکشی...» (خلیفة، ۲۰۰۴: ۵۴-۵۵).

و در ادامه آمده است:

«کفش ورزشی مجید را به خاطر آورد که بیست، بیست و پنج یا سی دینار قیمت داشت. کفش ورزشی کوتشوک به قیمت ۳۰ دینار؟ اسم آن بنیتون بود، کارلتون بود یا واشنگتن، نمی‌دانست، اما کفش‌ها هم اسم دارند. این چه نسلی است؟ این چه ناز و عشوه‌ای است؟ این چه ملتی است؟» (همان).

در واقع آنچه «فضل القسام» می‌گوید، برای پسرش «مجید» و امثال او قابل فهم نیست؛ به همین دلیل، سخنان او، تمسخر نسل جدید را به همراه دارد:

«او مضحکه دو پسر خود و ده‌ها و صدها جوان دیگر از نسل جدید شده بود. این چه نسلی است؟ نسل رقص اروپایی و MTV، پدر سوخته‌ها! آیا این نسل همان امید آینده ماست؟ ... نسل سست و بی‌غیرت و سرگردانی که در ناز و نعمت رشد کرده است. نسلی که نه می‌خواند و نه می‌نویسد. نسلی که به ام‌کلثوم گوش نمی‌سپارد؛ بلکه صدای میمی و مادونا را ترجیح می‌دهد ... این چه نسلی است؟ عجب نسلی! نسل ماهواره» (همان: ۵۶-۵۷).

در «المیراث» نیز شخصیت «بیگ» از جوانان امروزی که با وجود امکانات فراوان، ضعیف‌تر و ناکارآمدتر از جوانان قدیم هستند، چنین یاد می‌کند:

«من نمی‌دونم جوونای امروزی چرا مردانگی ندارند؟ قدرت و مروت و وجهه اجتماعی و قدوقامت حسابی ندارند. مثل کرم و مثل موش ضعیفن، با این که مثل غول غذا می‌خورن. زمان ما غذا کم بود، نه کیک بود و نه استیک و نه انبه و آناناس؛ اما حاجی! سر یه بشقاب روغن زیتون می‌نشستیم و هر کدوم یه نون محلی دستمون بود که با روغن می‌خوردیمش، و هر کدوم مثل یه دیو سالم و سرحال بودیم» (خلیفة، ۱۹۹۷: ۱۵۰).

اما در «عباد الشمس» مدیر مجله که از جوانان امروزی و بی‌شرمی و بی‌مسئولیتی آنان به تنگ آمده‌است، چنین می‌گوید: «این آشفتگی در فلسطین، به‌خاطر این نسل کافر است که هیچ احساس شرم و آزر می‌نسبت به وضعیت اسف‌بار خود ندارد» (خلیفة، ۱۹۸۰: ۲۸۰).

چنان‌که از این نمونه‌ها پیداست، کیفیت زندگی این دو نسل، با هم تفاوت بسیار دارد؛ اما رشد جسمی و روحی جوانان نسل جدید کم‌تر از نسل قدیم است. تقابل میان دو دوره کودکی و بزرگ‌سالی و پیری را نیز می‌توان در این مبحث جای داد. «نضال» در «حبی الأول» با مقایسه دوران کودکی و بزرگ‌سالی، این دو مرحله را چنین در برابر هم قرار می‌دهد:

«عجیب است! چگونه وقتی بزرگ می‌شویم و درخت عمرمان به زردی می‌گراید، به همه چیز عادت می‌کنیم و با همه چیز کنار می‌آیم و از خود دور می‌شویم. احساسات شدید و لطیف و قلب نازک و حساس را ازدست می‌دهیم. مثل مرغی می‌شویم که پرهایش ریخته است، درحالی‌که روزگاری مانند گنجشک‌انی رنگارنگ زیر نور خورشید می‌پریدیم و همراه با باد پرواز می‌کردیم» (خلیفة، ۲۰۱۰: ۱۵۳).

این مثال‌ها بر تقابل و دوگانگی همیشگی میان نسل‌های پیاپی اشاره دارد و هر انسانی در بزرگ‌سالی، خود را در تقابل با دوران کودکی می‌بیند.

۳-۱۰- سنت و مدرنیته

ورود علوم و تکنولوژی جدید به عرصه زندگی فلسطینیان، و عکس‌العمل آنان در برابر پیشرفت‌های علمی، منشأ جنبه‌ای دیگر از دوگانگی در این جامعه

است که می‌توان آن را تقابل سنت و مدرنیته نامید. به‌عنوان مثال مردم سنتی و عقب‌مانده روستای «صانور» که عمری را به کشت و کار به شیوه اجدادشان گذرانده‌اند، اکنون با پدیده‌ای روبه‌رو می‌شوند که کار ده‌ها کارگر در طول چند روز را تنها در چند ساعت انجام می‌دهد. این امر موجب شگفتی آنان شده و تفاوت سطح علمی و تکنولوژیکی غرب و شرق را به رخ آنان می‌کشد:

«... تراکتوری جدید که برای اهالی روستا و هرکس دیگری که به روستا می‌آمد، تحفه‌ای دیدنی بود. شورای روستا به این دستاورد افتخار کرده و آن را بزرگ‌ترین امتیاز برای روستا می‌دانست. آنان با شورای روستاهای مجاور در مورد کارآیی تراکتور و معجزات آن سخن می‌گفتند؛ بنابراین، بزرگان آن روستاها هم برای دیدن آن به صانور می‌آمدند و شیخ قحطان، در حضور آنان، شروع به بازکردن موتور نموده و برایشان توضیح می‌داد که تراکتور چگونه بدون قاطر یا الاغ حرکت می‌کند و در این هنگام احساس می‌کرد که یک استاد است...» (خلیفة، ۲۰۱۰: ۱۷۲).

تفاوت روش‌های سنتی و مدرن، در میزان محصول و کیفیت آن نیز مؤثر است. «وحید» از دیدن باغ‌ها و مزارع یهودیان و مقایسه آن با باغات فلسطینیان شگفت‌زده می‌شود: «وحید همچنان رانندگی می‌کرد و به مزارع اطراف می‌نگریست تا تفاوت کشت و کار یهودیان و کشاورزی عرب‌ها را ببیند. او می‌دید که مزارع یهودیان، گیاهان بلندتر و شاداب‌تر و محصول بیشتری دارد؛ همچنین، درختان سیب و گلابی و هلو و انگور، میوه بیشتری داده‌اند...» (خلیفة، ۲۰۰۹: ۲۰۲) و در «المیراث» مهندس «کمال» به پدرش که راضی به فروش قطعه زمینی موروثی برای تأسیس یک کارخانه نمی‌شود؛ چنین می‌گوید:

«شما همچنین به زمین چسبیدید که انگار چیز مقدسیه... شما اینجا نشستید و نمی‌دونید که تو کشورای دیگه چی می‌گذره. مردم اونجا، به ماه و مریخ رسیدن و مزارع هیدرولیکی تأسیس کردن که از هر باغچه اون چند تن خیار برداشت می‌شه. یه بوته رو تو یه شیشه میذارن و همون یه بوته به اندازه این خونه رشد می‌کنه و یه تن خیار می‌ده. اون وقت تو به من میگی مزرعه اجدادی...» (خلیفة، ۱۹۹۷: ۱۲۱).

اما پدر باز هم به فروش زمین برای تأسیس کارخانه راضی نمی‌شود. سحر خلیفه، گاهی نیز برای نشان دادن تقابل میان سنت و مدرنیته از تصاویری نمادین بهره گرفته است. حضور مهاجران عرب در کشورهای غربی می‌تواند منشأ بسیاری از دوگانگی‌ها و تقابل‌ها باشد. این تقابل و دوگانگی، به صورت نمادین در پیرمردی فلسطینی نمایان شده است که در ایوان خانه‌ای نشسته و پشت سرش انعکاسی از آسمان خراش‌های متراکم بر شیشه پنجره نقش بسته است:

«روی صندلی راحتی، مقابل پنجره غربی نشسته بود. روی پاهایش پارچه‌ای با طرح‌های سنتی و محلی انداخته بود و بر روی سرش چفیه پنه‌ای عربی قرار داشت. بر شیشه پنجره پشت سر او، آسمان خراش‌های متراکم، همچون قوطی‌های کبریت یا قطعه‌های لوگو، نقش بسته بود و تناقض آشکاری را میان این تصویر و پس‌زمینه آن به نمایش می‌گذاشت: پیرمردی با ظاهری قدیمی و سنتی، و آن ساختمان‌ها و آسمان خراش‌ها» (همان: ۳۲).

این مثال‌ها، گوشه‌ای از تقابل میان سنت و مدرنیته را در جامعه فلسطین به نمایش می‌گذارد. جامعه‌ای که هنوز مرحله گذار از سنت‌های کهن به سوی دنیای مرفعی را تجربه می‌کند.

۳-۱۱- ایمان و کفر

در رمان‌های سحر خلیفه که درون‌مایه اصلی آن را مبارزه فلسطینی مظلوم با دشمن اشغالگر، یا نبرد میان حق و باطل شکل می‌دهد، نمونه‌های فراوانی از تقابل ایمان و کفر را می‌توان یافت. مثل این گفت‌وگو میان «ام‌نایف» و «زکیه» در «حبی الأول»:

«جونمون به لب رسید و نفسمون قطع شد. خدا کافرا رو هم به این روز گرفتار نکنه. اونا کافرن ام وحید. یهودیا کافرن و انگلیسی‌ها بدتر. نه دین دارن نه خدا و نه کعبه‌ای که زیارتش کنن. اونا قیامت به پا کردن و خدا ساکت نشسته و گوش می‌کنه. دیگه چی می‌تونی بگی حاج خانوم؟ مادر بزرگ با آرامش می‌گوید: خدا مهلت میده؛ اما تو کارش اهمال نمی‌کنه. حساب و کتاب او در روز قیامت شدیده! یه روز نوبت اونا هم می‌رسه...» (خلیفة، ۲۰۱۰: ۱۹).

در این مقطع «أم نایف» از شدت درد و اندوه به خدا شکوه می‌برد که چرا در مقابل ظلم و بیداد صهیونیست‌ها و انگلیسی‌ها ساکت مانده و داد ملت فلسطین را نمی‌ستاند؛ اما «زکیه» که از ایمان قوی تری برخوردار است، این را نیز جلوه‌ای از تقدیر و تدبیر الهی می‌داند که به کافران مهلت می‌دهد تا هر چه می‌خواهند بکنند، و سپس در روز قیامت عذابی شدید را به آنان خواهد چشاند.

تقابل میان افراد معتقد و غیر معتقد نیز در همین چارچوب قرار می‌گیرد. اعتقادات مذهبی مردم مسلمان فلسطین در مقابل بی‌بندوباری و لابی‌گری یهودیان، جلوه‌ای دیگر از تقابل و دوگانگی را در فلسطین اشغالی به نمایش می‌گذارد؛ یهودیان که با فرهنگ و اخلاق اسلامی کاملاً بیگانه هستند؛ حتی در ظاهر نیز به عقاید مردم فلسطین و قواعد فرهنگی و اجتماعی زندگی آنان احترام نمی‌گذارند. تا آنجا که مردم روستای «صانور» تصمیم می‌گیرند این موضوع را با ریش سفید خود در میان گذارند:

«به او مطالبی خواهند گفت که احساسات و غیرت او را تحریک خواهد

کرد. یهودیان از ما نیستند و خوی و سرشت آنان با ما بیگانه است. آن‌ها در طول

روز با لباس‌های نامناسب در برابر زنان و دختران ما ظاهر می‌شوند، و این چیزی

نیست که خدا و ما و همچنین جناب مختار به آن راضی باشیم. آیا مختار از ریختن

آبروی خود نمی‌هراسد؟ آیا از اشغال شدن املاکش نمی‌ترسد؟...» (همان: ۸۶).

این مقاطع، بر تقابل میان ایمان و کفر و نیز بر تقابل میان پیروان این دو گرایش دلالت دارد.

۳-۱۲ - غیرتمند و لابی‌بالی

با نگاهی به شخصیت‌های گوناگون در رمان‌های سحر خلیفه می‌توان به این نتیجه رسید که در جامعه فلسطین نیز، مانند تمامی جوامع دیگر، مردم گرایش‌های گوناگونی دارند. برخی نسبت به قضایای میهنی و آرمان‌های ملت خود بسیار غیور و حساسند و برخی دیگر چندان به این آرمان‌ها پایبند نیستند. به‌عنوان مثال برادر «زکیه» در «أصل و فصل» به‌ظاهر مشغول تجارت است؛ اما در پوشش فعالیت‌های تجاری خود به قاچاق انسان نیز می‌پردازد. او، خود به این حقیقت

اشاره کرده و حتی از اعتراف به این کار احساس شرم نمی‌کند: «در حیفا فرصت‌های کاری فراوانه؛ دریا و بندر و مردم که مثل مور و ملخ از هر رنگ و نژادی در جنب‌وجوشن، حتی کار خودمون، ماشالا، کشتی‌های ما همیشه پره. گاهی مرکبات، گاهی جنس، و گاهی انگلیسی و یهودی» (خلیفه، ۲۰۰۹: ۷۳). بدین ترتیب او در مهاجرت یهودیان به فلسطین سهم است و در این زمینه انگلیسی‌ها را یاری می‌کند؛ اما هرگز به این امر اهمیتی نداده و نسبت به عواقب آن آگاه نیست. او در پاسخ به اعتراض خواهرش می‌گوید: «من آدم سازشکاری هستم و سرم به کار خودمه. کار من، همیشه بر اساس قانونه. از این گذشته، خواهر من، مگه یهودیا چشونه؟ اونا آدم نیستن؟» (همان: ۷۴).

اما فرزند او نیز، به شیوه‌ای دیگر مشغول لابلالی‌گری و عیش و نوش است. او که به تازگی با «وداد» دختر «زکیه» ازدواج کرده‌است، همسرش را در خانه رها کرده و به خوش‌گذرانی و باده‌گساری در گوشه و کنار شهر می‌پردازد: «وقتی پسرش را در هیچ مکانی نیافت، از راننده‌ای درمورد او سؤال کرد و راننده گفت از مردم شنیده‌است که او هر روز به کافه «سلطانة» می‌رود و به باده‌گساری می‌پردازد. «سلطانة» یک یهودی اهل مغرب است که خود و دخترانش، مرکزی برای موسیقی و لهو و لعب تاسیس کرده‌اند». (همان: ۱۶۱) بدین ترتیب «رشاد» و پدرش را می‌توان از جمله افرادی برشمرد که نسبت به واقعیت‌های اطراف خود و نسبت به درد و رنج مردم، و از همه مهم‌تر نسبت به مسئله میهنی خود، هیچ احساس مسؤولیتی ندارند و طبیعتاً، چنین افرادی در تقابل با افرادی قرار می‌گیرند که برای حفظ حتی یک وجب از خاک میهنشان، از جان خود درمی‌گذرند.

۴- نتیجه

رمان‌های سحر خلیفه در بستری از نبرد میهنی فلسطینیان در برابر اشغالگران صهیونیست پدید آمده‌اند؛ اما در همین حال، نویسنده در پی بیان این واقعیت است که با وجود ظلم و ستمی که زن فلسطینی از جانب خانواده و جامعه خود تحمل می‌کند، دستیابی این ملت به پیروزی نهایی امکان‌پذیر نیست؛ چرا که نمی‌

از جامعه - یعنی زنان - در این مبارزه سرنوشت‌ساز سهمی ندارند؛ بلکه در قید و بند‌های فراوان گرفتارند؛ بنابراین، ماده‌ی اساسی و موضوع اصلی رمان‌های سحر خلیفه را دوگانگی و تقابل شکل می‌دهد. از یک سو تقابل میان فلسطینی و اسرائیلی و از سوی دیگر تقابل میان زن و مرد؛ اما در کنار این دو موضوع اساسی، دوگانگی‌های فرعی دیگری نیز در رمان‌های سحر خلیفه قابل مشاهده است که در کنار هم، شبکه‌ای پیچیده از دوگانگی‌ها و تقابل‌ها را شکل می‌دهند. تقابل میان مبارزان و مزدوران و جاسوسان؛ تقابل میان مبارزان و سیاستمداران که سحر خلیفه هیچ نقطه‌ی مثبتی را در موضع‌گیری‌ها و رفتار آنان در برابر این دشمن زیرک و فریب‌کار نمی‌یابد و تقابل میان زن تحصیل‌کرده و بافرهنگ و زن سنتی و بی‌فرهنگ، بطوری که زن هشیار و آگاه فلسطینی از جهات گوناگونی تحت فشار قرار می‌گیرد: دشمن صهیونیست، مرد مستبد و زن سطحی و سنتی که به وضعیت موجود راضی است و تسلیم خواسته‌های نامعقول و غیر انسانی مردان می‌شود و هیچ‌گونه تلاشی برای تغییر این شرایط از خود نشان نمی‌دهد.



همچنین، تقابل میان ثروتمند و تهیدست، شرق و غرب، کفر و ایمان، سنت و مدرنیته، نسل قدیم جدید و نیز تقابل میان فلسطینیان غیرتمند و افراد لابیالی و بی‌غیرت، شبکه‌ی تقابل‌ها، تناقض‌ها و دوگانگی‌ها را پیچیده‌تر می‌کند. براین اساس، می‌توان تقابل میان ستم‌دیده و ستمگر را وجه مشترک بسیاری از انواع تقابل و دوگانگی در رمان‌های سحر خلیفه به شمار آورد؛ اما نکته‌ی قابل

توجه در اين رمانها، رنگ باختن اين تقابلها و دوگانگيهاي فردى و اجتماعى در برابر دوگانگي بزرگتر و اساسىتر؛ يعنى دوگانگي ميان فلسطينى مظلوم و اسرايلى اشغالگر است.

منابع

- ١- جميل عزم، أحمد. «روايات سحر خليفة ... اضطهاد المرأة الفلسطينية» ٢٠٠٦/٤/٢٠. <http://www.awu.dam.org>
- ٢- حمود، ماجدة. «الخطاب الروائى عند سحر خليفة»، مجلة الموقف الأدبى، اتحاد الكتاب العرب بدمشق، العدد ٢٧٢، كانون الأول ١٩٩٣.
- ٣- خليفة، سحر. أصل و فصل، منشورات دار الآداب، بيروت: ٢٠٠٩.
- ٤- _____ . باب الساحة، منشورات دار الآداب، بيروت: ١٩٩٠.
- ٥- _____ . برنامج ركن الكتاب، راديو البلد، ١٣ حزيران ٢٠٠٥. shamma@ammannet.net
- ٦- _____ . حبى الأول، منشورات دار الآداب، بيروت: ٢٠١٠.
- ٧- _____ . ربيع حار، منشورات دار الآداب، بيروت: ٢٠٠٤.
- ٨- _____ . الصبار، منشورات دار الآداب، بيروت: ١٩٧٦.
- ٩- _____ . عباد الشمس، منشورات دار الآداب، بيروت: ١٩٨٠.
- ١٠- _____ . مذكرات امرأة غير واقعية، منشورات دار الآداب، بيروت: ١٩٨٦.
- ١١- _____ . الميراث، منشورات دار الآداب، بيروت: ١٩٩٧.
- ١٢- سعادة، سعيد. «مناقشة رواية ربيع حار لسحر خليفة»، جريدة الحياة الجديدة، العدد ٣٤٩٩، السنة العاشرة، الاثنين ١٨ تموز ٢٠٠٥. <http://www.alhayat-j.com>
- ١٣- عطاء الله، علاء. «ابداع فلسطين لا يحتاج إلى عكاز اسرايلى»، ١٦ فبراير ٢٠٠٩. <http://www.islamonline.net>
- ١٤- عناية، جابر. «سحر خليفة: أدبى واقعى»، جريدة السفير، لبنان، العدد ١١٢٦٠، ٢٠٠٩/٤/٢. <http://assafir.com>
- ١٥- عيسى، راشد. «حوار مع سحر خليفة»، ٢٩/٢/٢٠٠٥. <http://www.damascus.org>
- ١٦- قاسم، سيزا. بناء الرواية، الهيئة المصرية العامة للكتاب، القاهرة: ١٩٨٤.
- ١٧- القاسم، نبيه. «سحر خليفة و الربيع الحار: رؤية ثابتة و موقف واضح»، ١٢/١٠/٢٠٠٧. www.nabih_alkasem.com

۱۵۲ / دوگانگی و تقابل در رمان‌های سحر خلیفه

۱۸- القاسم، نبیه. «مذکرات امرأة غیر واقعیة، روایة سحر خلیفة التي تجاهلها النقاد»
۲۰۰۵/۶/۲.

www.nabih_alkasem.com

۱۹- الکردی، عبد الرحیم. السرد فی الروایة المعاصرة، مكتبة الآداب، القاهرة: ۲۰۰۶.

۲۰- المناصرة، حسین. «تناقضات الذات و الآخر فی روایات سحر خلیفة»، جامعة ملك سعود، قسم
اللغة العربية، ۲۰۱۱/۴/۲۵.

<http://www.worldcelebrities.net>

<http://www.startimes.com> -۲۱